

انواع ویژگی‌های ذهنی

و تمایز ذهنی- فیزیکی

یاسر خوشنویس*

چکیده

ویژگی‌های ذهنی انواع بسیار متنوعی دارند، اما آیا این ویژگی‌ها خصوصیات مشترکی دارند؟ در بخش اول این مقاله، با بررسی چند دسته‌بندی از ویژگی‌های ذهنی، خصوصیات متمایزکننده ویژگی‌های ذهنی یعنی آگاهی، کیف ذهنی و حیث التفاتی را تشخیص خواهیم داد. در بخش دوم، هر یک از این خصوصیات و همین‌طور خصوصیت معرفتی دست‌رسی اول‌شخص را مختصراً بررسی کرده و به رابطه میان آنها خواهیم پرداخت. با استفاده از این خصوصیات و با نگاهی به دو تلقی مبتنی بر نظریه و مبتنی بر شیء از امر فیزیکی، تقابل ذهنی / فیزیکی را در پایان بخش دوم صورت‌بندی خواهیم کرد. در بخش سوم و پایانی مختصراً به این پرسش خواهیم پرداخت که آیا ذهنی یک ویژگی وجودشناختی منفرد یا به تعبیر بهتر یک نوع طبیعی است یا خیر.

کلید واژه‌ها

ویژگی‌های ذهنی، آگاهی، کیف ذهنی، حیث التفاتی، دست‌رسی اول‌شخص، تقابل ذهنی / فیزیکی.



مقدمه

فلسفه ذهن یکی از جذاب‌ترین و همین‌طور پرونق‌ترین شاخه‌های فلسفه تحلیلی معاصر به حساب می‌آید. از جمله موضوعات این شاخه از فلسفه مجموعه مسائل مشهور و پیچیده‌ای است که به نام مسائل ذهن و بدن شناخته می‌شود و مسائلی مانند مسئله آگاهی، مسئله علیت ذهنی و مسئله اراده آزاد را در برمی‌گیرد. هر یک از این مسائل به بعد یا ابعادی از ویژگی‌ها، حالات، قابلیت‌ها یا وضعیت‌های امور ذهنی توجه دارند. از این‌رو، پیش‌نیاز پرداختن به هر یک از این مسائل داشتن تصور قابل‌اتکایی از «ذهنی بودن» است.

در بخش اول این مقاله، انواع مختلف ویژگی‌های ذهنی را مورد توجه قرار می‌دهیم و چند دسته‌بندی از انواع ویژگی‌های ذهنی را عرضه کرده و با یک‌دیگر مقایسه می‌کنیم. هنگام بررسی این دسته‌بندی‌ها، با حیث التفاتی، آگاهی و کیفیت ذهنی به‌عنوان خصوصیات امور ذهنی مواجه خواهیم شد. در بخش دوم این مفاهیم را تدقیق می‌کنیم و خصوصاً به رابطه میان این سه مفهوم با یک‌دیگر می‌پردازیم.

مسائل مشهور و دشوار مذکور علاوه بر آن که تصوری از ذهنی بودن را پیش‌فرض می‌گیرند، عمدتاً امور ذهنی را در تقابل با امور فیزیکی قرار می‌دهند. برای مثال، مسئله علیت ذهنی از این موضوع بر می‌خیزد که چگونه امور ذهنی و امور فیزیکی که در بادی امر چنین متمایز می‌نمایند، می‌توانند بر یک‌دیگر تأثیر علی داشته باشند. همچنین، مسئله آگاهی به این امر توجه دارد که چگونه حالت ذهنی آگاهانه می‌تواند در جهانی فیزیکی که به‌ظاهر فاقد حالات آگاهانه است، پدید آید.

بنابراین، پرداختن به این مسائل علاوه بر آن که به داشتن مفهومی از ذهنی بودن نیازمند است، به داشتن تصوری از تقابل میان امور ذهنی و امور فیزیکی نیز نیاز دارد. در این مقاله، به تفصیل به مفهوم فیزیکی بودن نمی‌پردازیم، بلکه با ارائه تصویر مختصری از دو تلقی از امر فیزیکی و با اتکا به ویژگی‌های متمایزکننده امور ذهنی، تمایز ذهنی/ فیزیکی را در پایان بخش دوم صورت‌بندی خواهیم کرد.

در بخش سوم و پایانی به اختصار به این پرسش خواهیم پرداخت که آیا ذهنی یک ویژگی وجودشناختی منفرد یا به تعبیر بهتر یک نوع طبیعی^۱ است یا خیر.



انواع ویژگی‌های ذهنی

ویژگی‌های ذهنی انواع بسیار مختلفی دارند: باور داشتن به اینکه امروز سه‌شنبه است، ادراک رنگ بنفش یک گل، قصد کردن برای بلند کردن یک لیوان و بسیاری موارد دیگر. حتی هنگامی که بخواهیم ویژگی‌های ذهنی عمومی^۲ را بشماریم، با موارد متعددی مانند میل داشتن، باورداشتن، ترسیدن، ادراک چشایی، قصد کردن، پشیمان شدن و غیره مواجه می‌شویم.

در طول مقاله هم از ویژگی‌های ذهنی و هم از حالات ذهنی سخن به میان خواهد آمد. از این رو، لازم است که رابطه میان این دو را روشن کنیم: در این نوشته حالت ذهنی را به‌عنوان مصداق یک ویژگی ذهنی به کار می‌بریم. برای نمونه، بابک در زمان t رنگ قرمز یک سیب را ادراک می‌کند. در این وضعیت وی دارای حالت ذهنی داشتن ادراک بصری رنگ قرمز است. داشتن این حالت چیزی نیست جز مصداق یافتن ویژگی ذهنی ادراک بصری رنگ قرمز در زمان t. بدین ترتیب، هنگامی که از دسته‌بندی ویژگی‌های ذهنی یا خصوصیات متمایزکننده ویژگی‌های ذهنی صحبت می‌کنیم، در عین حال به دسته‌بندی یا خصوصیات متمایزکننده حالات ذهنی نیز توجه داریم.

روند بحث بدین ترتیب خواهد بود: ابتدا سه دسته‌بندی را از مسلین، کیم و مک‌گین ذکر می‌کنیم و به بررسی نسبت میان آنها می‌پردازیم. طی این روند، خصوصیات ویژگی‌های ذهنی خصوصاً حیث التفاتی، آگاهی و کیف ذهنی را تمییز می‌دهیم و در بخش دوم درباره هر یک بیشتر بحث خواهیم کرد. کیث مسلین حالات ذهنی را در شش دسته به ترتیب زیر دسته‌بندی می‌کند: (Maslin, 2001, p. 8)

۱. احساسی^۳ مانند درد، قلقلک و خارش؛

۲. شناختی^۴ مانند باور داشتن، شناختن و فکر کردن؛

۳. عاطفی^۵ مانند ترس، حسادت و خشم؛

۴. ادراکی^۶ مانند دیدن، شنیدن و چشیدن؛

۵. شبه ادراکی^۷ مانند خواب دیدن، تخیل کردن و دیدن پس‌تصویر^۸؛

۶. حالات ناظر به کردار^۹ مانند عمل کردن، خواستن و قصد کردن.

دسته‌بندی و همچنین اصطلاحاتی که مسلین به کار می‌برد - مانند حالات شناختی، شبه ادراکی و ناظر به کردار - کمتر جافاده هستند. به همین دلیل به طور تفصیلی به هر یک از

۷



تصویر



دسته‌های این دسته‌بندی نمی‌پردازیم و این کار را تا حدی از طریق مقایسه این دسته‌بندی با دسته‌بندی‌های کیم و مک‌گین انجام خواهیم داد، بدون آنکه اهمیت برخی از تمایزها را که مسلین بدانها قائل شده است - مانند تمایز حالات ادراکی و شبه‌ادراکی - نادیده بگیریم. جیگون کیم یک دسته‌بندی چهارگانه را از انواع ویژگی‌های ذهنی به صورت زیر مطرح می‌کند (Kim, 1996, pp. 13-14):

۱. احساسات که هم ادراکات مانند دیدن، شنیدن و بوییدن را شامل می‌شود و هم احساسات بدنی مانند درد، خارش و قلقلک را. ویژگی کلیدی احساسات این است که دارای کیف ذهنی^۱ هستند، به این معنا که هنگامی که فرد از آنها آگاه است با کیفیت خاصی برای فرد پدیدار می‌شوند. برای نمونه، ادراک بصری رنگ قرمز یک سیب سرخ دارای کیفیت یا چگونگی خاصی است که آن را از ادراک بصری رنگ بنفش متمایز می‌کند. درباره کیفیت ذهنی در ادامه بیشتر بحث خواهیم کرد. بدین ترتیب این دسته از دسته‌بندی کیم دسته اول (حالات احساسی)، دسته چهارم (حالات ادراکی) و همچنین دسته پنجم (حالت شبه ادراکی) دسته‌بندی مسلین را در بر می‌گیرد.

۲. گرایش‌های گزاره‌ای^{۱۱} مانند باور داشتن، شک داشتن، امیدوار بودن. این دسته با دسته دوم (حالت شناختی) در تقسیم‌بندی مسلین مطابقت دارد. علت این نامگذاری این است که گرایش‌های گزاره‌ای درباره یا معطوف به وضعیت‌های امور هستند که از طریق یک گزاره بیان می‌شوند. برای نمونه، حالت ذهنی بابک بدین شکل که بابک باور دارد که هفته هفت روز دارد، معطوف به این وضعیت امور است که هفته هفت روز دارد که به نوبه خود با گزاره «هفته هفت روز دارد» بیان می‌شود. این خصیصه درباره‌گی یا معطوف بودن را «حیث التفاتی»^{۱۲} می‌نامیم. حالات التفاتی را می‌توان با این نشانه تمییز داد که گزارش آگاهانه از آنها عمدتاً متضمن به کار بردن عبارت‌های موصولی دارای موصول «که» است. برای نمونه، امید حالت ذهنی خود را چنین گزارش می‌کند: «متأسفم که امروز بازی را باختیم.» اغلب اعتقاد بر این است که گرایش‌های گزاره‌های دارای کیف ذهنی مختص به خود نیستند. برای مثال، باور داشتن به یک گزاره با کیفیتی شبیه به احساس درد همراه نیست. در مورد حیث التفاتی و رابطه آن با آگاهی و کیف ذهنی در ادامه بیشتر بحث خواهیم کرد.

۳. عواطف مانند شادی، عصبانیت، افسردگی، پشیمانی. این دسته با دسته سوم (حالت

عاطفی) تقسیم‌بندی پیشین مطابقت دارد. عواطف، خصلتی دوگانه از خود نشان می‌دهند: اکثر عواطف التفاتی هستند، برای نمونه حالت ذهنی بابک بدین شکل که از این که دیروز به قولش عمل نکرده است، پشیمان است، معطوف به این وضعیت امور است که بابک دیروز به قولش عمل نکرده است. (با این حال برخی از عواطف، التفاتی به نظر نمی‌رسند. برای مثال یک فرد دچار اضطراب بیمارگونه ممکن است در طول روز به‌طور نسبتاً مداوم اضطراب داشته باشد، بدون آن که اضطراب او معطوف به وضعیت امور خاصی باشد.) علاوه بر خصوصیت التفاتی، عواطف دارای کیفیت ذهنی خاص خود نیز هستند، برای نمونه، شاد بودن یا پشیمان بودن دارای نوع خاصی از کیف ذهنی است که هنگامی که شخص شاد یا پشیمان است، به او دست می‌دهد و در عین حال با کیف ذهنی دیدن یک شیء رنگی یا احساس درد متفاوت است.

۴. ویژگی‌های قصدی^۳ مانند اراده کردن، تصمیم گرفتن و میل داشتن. این دسته با دسته ششم (حالات ناظر به کردار) در تقسیم‌بندی مسلین مطابقت دارد. حالات قصدی نیز عمدتاً دارای خصلت التفاتی هستند، برای نمونه، بابک قصد دارد که یک اتومبیل بخرد. در عین حال، حالات قصدی کیف ذهنی ندارند. به طور کلی هنگامی که به تحقق وضعیتی میل داریم، حالتی شبیه به دیدن یک شیء رنگی به ما دست نمی‌دهد.

دسته‌بندی سوم، دسته‌بندی کالین مک‌گین است. مک‌گین یک دسته‌بندی دوگانه را پیشنهاد می‌کند: احساسات که با خصلت داشتن کیف ذهنی متمایز می‌شوند و گرایش‌های گزاره‌ای که با خصلت التفاتی تمیز داده می‌شوند. بدین ترتیب دسته احساسات دسته‌های اول، چهارم و پنجم دسته‌بندی مسلین و دسته اول دسته‌بندی کیم را در بر می‌گیرد. همین‌طور دسته گرایش‌های گزاره‌ای، دسته‌های دوم و ششم دسته‌بندی مسلین و دسته‌های دوم و چهارم دسته‌بندی کیم را در بر می‌گیرد. در عین حال مک‌گین اشاره می‌کند که این دسته‌بندی قاطع نیست، چون همان‌طور که دیدیم، برخی حالات ذهنی مانند عواطف هم دارای کیف ذهنی و هم دارای خصلت التفاتی هستند. به همین دلیل است که دسته‌های سوم دسته‌بندی مسلین و کیم جایی در دسته‌بندی دوگانه مک‌گین پیدا نمی‌کنند. با این حال، به نظر مک‌گین دسته‌بندی دوگانه کیفی و التفاتی می‌تواند دو جزء اصلی ویژگی‌های ذهنی را از یک‌دیگر متمایز کند

(McGinn, 1996, p. 8).



خصوصیات متمایزکننده ویژگی‌های ذهنی

پس از مرور مختصر سه دسته‌بندی از انواع ویژگی‌های ذهنی، مفاهیم لازم برای تدقیق بحث در مورد امور ذهنی را حاصل کرده‌ایم. دو مفهوم کلیدی که در دسته‌بندی‌ها به آن برخوردیم حیث التفاتی و کیف ذهنی هستند. علاوه بر این، مفهوم آگاهی مفهومی کلیدی است که در سرتاسر بحث از امور ذهنی به آن بر می‌خوریم.

آگاهی

هیچ‌یک از دسته‌بندی‌های مذکور دسته خاصی را به‌عنوان دسته ویژگی‌های آگاهانه تمییز نداده‌اند. بلکه هنگام توصیف هر یک از دسته‌ها به آگاهانه بودن حالت یا ویژگی ذهنی اشاره می‌شود، به عبارت دیگر، در اکثر موارد داشتن هر یک از حالات ذهنی مذکور متضمن نوعی آگاهی است. برای مثال، هنگامی که بابک باور خود را در مورد اینکه هفته هفت روز دارد، گزارش می‌کند، نسبت به باور خود آگاه است. همچنین، هنگامی که سعید یک سیب سرخ را می‌بیند، از سرخی سیب آگاه است. اما آیا حالات ذهنی‌ای وجود دارند که آگاهانه نباشند؟ رزنتال میان دو مفهوم از آگاهی تمییز قائل می‌شود (Rosenthal, 1986, p. 23).

طبق مفهوم اول آگاه بودن لازمه ذهنی بودن است. بدین ترتیب هیچ حالت ذهنی‌ای نمی‌تواند آگاهانه نباشد. آگاهی مفهوم یا خصوصیت متمایزکننده امور ذهنی است. با این حال، می‌توان در این تلقی تردید کرد. چنین تردیدی از اموری سرچشمه می‌گیرد که آنها را ناخودآگاه می‌دانیم و به‌ویژه پس از فروید به بخشی مهم از روان‌شناسی بدل شده‌اند. با در نظر گرفتن مفهوم ناخودآگاهی و طبق مفهوم دوم رزنتال از آگاهی، اگرچه بخش بزرگی از حالت ذهنی آگاهانه است، اما جزء ضروری یا حتی محوری حالات ذهنی نیست. نمونه‌های حالات ناخودآگاه متعددند؛ برای نمونه، بابک به نحوی به منافع دوستش سعید لطمه می‌زند و سپس از این کار خود متعجب می‌شود. او با تأمل در می‌یابد که بدون آن که آگاه بوده باشد، به بابک حسودی می‌کرده است و تمایل داشته که او در کارهایش موفق نباشد. اگرچه بابک از حسادت و تمایزش آگاه نبوده است، اما ظاهراً به درستی می‌توانیم بگوییم که او واجد حالت ذهنی حسادت و تمایل به عدم موفقیت سعید بوده است.

با این حال، ممکن است پاسخ داده شود که حسادت و تمایل بابک به نحوی فرعی آگاهانه



بوده است، بدین معنا که در فرایندهای آگاهانه او در خصوص حالت ذهنی ناظر به کردارش تأثیر گذار بوده است. همچنین مثال‌های دیگری وجود دارند که نشان می‌دهند، آگاهی مفهومی مبهم است و در معانی مختلفی به کار می‌رود. مثال مشهور در این خصوص مثال رانندگی ناآگاهانه است که تقریباً هر کسی که معمولاً رانندگی می‌کند با آن آشناست: یک راننده در حالی که غرق در افکار خود است مسیری آشنا یا جاده‌ای یکنواخت را می‌راند و پس از مدتی طولانی به خود می‌آید و متوجه می‌شود که مسیری دراز را بدون اینکه توجهی به آن داشته باشد، پیموده است. از یک سو، راننده به یاد نمی‌آورد که در طول مسیر چیزی دیده باشد و از سوی دیگر، همه مسیر را به درستی رانده است پس باید مسیر را دیده باشد (بلک مور، ۱۳۸۷، ص ۵۲).

این وضعیت نشان می‌دهد که معانی مختلفی از آگاهی در این مثال دخالت دارند. با توجه به این مثال‌ها و موارد دیگر، فیلسوفان متعددی سعی کرده‌اند که مفاهیم مختلفی را که از آگاهی در ذهن داریم، تمیز دهند. برای نمونه، رزنتال به تمایز مهمی در خصوص کاربردهای مختلف آگاهی اشاره می‌کند: در برخی موارد آگاهی را به عنوان ویژگی یک موجود به کار می‌بریم، مانند هنگامی که از یک انسان آگاه سخن می‌گوییم و در مواردی دیگر، آگاهی را به عنوان ویژگی یک حالت ذهنی به کار می‌بریم، مانند هنگامی که از آگاهانه بودن ادراک حسی صحبت می‌کنیم (Rosenthal, 1993, p. 46).

در این نوشته برای پرهیز از ابهام در مورد موجودات، صفت «آگاه» و در مورد حالت ذهنی، صفت «آگاهانه» را به کار می‌بریم؛ اگرچه در زبان انگلیسی در هر دو مورد از صفت «conscious» استفاده می‌شود. همچنین، بلاک میان آگاهی دسترسی^{۱۴}، پدیداری^{۱۵} و بازتابی^{۱۶} (رسدی^{۱۷}) تمایز قائل می‌شود (Block, 1995, pp. 3-14). و فان گولیک شش معنا از آگاهی موجودات و شش معنا در مورد آگاهی حالت ذهنی را تمیز می‌دهد. (Van Gulick, 2004, §. 2). در این جا به بررسی تمامی این معانی از آگاهی نمی‌پردازیم، اما مناسب است که به آگاهی کیفی، پدیداری و دسترسی اشاره کنیم:

الف) حالات کیفی: می‌توان یک حالت را در صورتی آگاهانه دانست که از خصلت کیفی یا تجربی برخوردار باشد. به این خصلت کیفی یا تجربی «کیف ذهنی» یا «احساسات خام»^{۱۸} گفته می‌شود. طبق این برداشت، حالتی که شخص از ادراک طعم آب پرتقال دارد، یک حالت





ذهنی آگاه است؛ زیرا متضمن یک کیفیت حسی، یعنی کیفیت چشایی حاصل از نوشیدن آب پرتقال است.

ج) حالات پدیداری: در این معنا حالتی آگاهانه تلقی می‌شود که برای شخص پدیدار می‌شود. در این صورت آگاهی پدیداری تمامی ساختار تجربه مانند فضا، زمان و همین‌طور ساختار مفهومی تجربه را در بر می‌گیرد و از آگاهی کیفی فراتر می‌رود. با توجه به این نکته می‌توانیم میان آگاهی پدیداری و آگاهی کیفی تمایز قائل شویم، در ادامه بیشتر به این تمایز خواهیم پرداخت.

ه) آگاهی دسترسی: در این معنا، آگاهی به‌عنوان یک رابطه میان ذهنی مورد توجه قرار می‌گیرد. یک حالت ذهنی در این برداشت، در صورتی آگاهانه است که بتواند با سایر حالات تعامل کند و شخص به محتوای آن دسترسی داشته باشد. در آگاهی دسترسی فارغ از جنبه پدیداری یا کیفی به حالت ذهنی توجه نشان می‌دهیم. برای نمونه، یک حالت بصری آگاهانه است، اگر محتوای آن در دسترس شخص باشد تا بتواند آن را به کار گیرد، فارغ از آن که وضعیت کیفی یا پدیداری ادارک بصری مورد توجه باشد. بدین ترتیب، راننده ناآگاه به ادراک بصری خود از جاده آگاهی دسترسی دارد، در عین حال که ممکن است فاقد آگاهی پدیداری یا کیفی از آن باشد.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد این است که به کار بردن آگاهی در مورد یک موجود نشان‌دهنده عنصری ساجکتیو در مورد آن موجود است. تامس نیگل در مقاله مشهور «خفاش بودن دارای چه کیفیتی است؟» این نکته را به صورت معیاری برای آگاهی معرفی می‌کند. طبق دیدگاه نیگل، یک موجود در صورتی آگاه است که کیفیتی برای آن موجود بودن^{۱۹} وجود داشته باشد؛ مقصود از این کیفیت وجود یک نحوه خاص از به نظر رسیدن یا پدیدار شدن محیط برای آن موجود است. به عبارت دیگر، موجود آگاه در این حالت دارای منطری نسبت به جهان و از همین رو یک ساجکت است. همچنان که نیگل می‌گوید، می‌توانیم بگوییم که خفاش در این معنا آگاه است، چون از طریق ردیابی صوتی با جهان در ارتباط است، اما کیفیت به نظر رسیدن محیط برای خفاش با کیفیت به نظر رسیدن محیط برای ما کاملاً متفاوت است و ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم دریابیم که محیط از منظر یک خفاش چگونه به نظر می‌رسد (Nagel, 1974, pp. 436-438).

کیف ذهنی

در بخش پیشین آگاهی کیفی را به عنوان یکی از معانی آگاهی تمییز دادیم. در این معنا آگاه بودن همان داشتن کیف ذهنی است. اما اگر معانی دیگر آگاهی، به ویژه آگاهی دسترسی را در نظر بگیریم، دیگر آگاهی و کیف ذهنی مترادف نخواهند بود. در این مقاله آگاهی را اعم از آگاهی کیفی در نظر می گیرم، این نکته به ویژه خود را در بحث درباره نسبت آگاهی و حیث التفاتی نشان می دهد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. با این حال، باید به این نکته توجه داشت که آنچه در ادبیات معاصر و به تبع چالمرز (Chalmers, 1995, p. 204) «مسئله دشوار آگاهی» نامیده می شود، به آگاهی در معنای کیف ذهنی توجه دارد.

کیف ذهنی حالتی است که به ساجکت هنگام ادراک حسی و نیز هنگام داشتن برخی عواطف دست می دهد. کیفیات ذهنی بیان ناپذیر^{۱۰}ند، بدین معنی که نمی توان آنها را توصیف کرد. برای نمونه، هیچ مجموعه ای از توصیفات نمی تواند مفهوم دیدن رنگ آبی را به فردی که نابیناست، انتقال دهد. همچنین، کیفیات ذهنی ویژگی هایی نفسی^{۱۱} هستند، بدین معنا که از طریق روابطشان با دیگر ویژگی ها تعریف نمی شوند. همچنین کیفیات ذهنی شخصی هستند. هنگامی که دندان فردی درد می کند، خود و تنها خود اوست که دندان دردش را حس می کند. علاوه بر این، کیفیات ذهنی بلاواسطه در آگاهی ساجکت درک می شوند، ساجکت برای آن که بفهمد دندان درد دارد، به واسطه معرفتی دیگری احتیاج ندارد (Dennett, 1988, p. 229).

نکته مهم در مورد کیفیت ذهنی آن است که باید میان کیفیت و پدیدار شدن تمییز قائل شد. این نکته را می توان از طریق مثالی روشن کرد. هنگامی که بابک سیب سرخی را می بیند، می تواند دو گزارش کیفی و پدیداری از آن ارائه دهد. گزارش کیفی بدین ترتیب است: «قرمزی ای را درک می کنم (می بینم)» در حالی که گزارش پدیداری بدین ترتیب است: «قرمزی ای را به صورت سیب سرخی در فاصله نزدیک می بینم.» آگاهی کیفی فاقد هرگونه ساختار فضا-زمانی است و همین طور به شیء خاصی معطوف نیست. در حالی که ساجکت در آگاهی پدیداری، شیئی را که از آن کیفیتی در ذهن دارد، تمییز می دهد و آن را در ساختار فضا-زمان درک می کند. این تمایز اهمیت خود را در بحث درباره نسبت کیف ذهنی و حیث التفاتی نشان می دهد که بدان خواهیم پرداخت.





حیث التفاتی

حیث التفاتی را در بخش اول معرفی کردیم. در نظر گرفتن حیث التفاتی به عنوان خصوصیت امور ذهنی در فلسفه معاصر ریشه در آثار فرانتس برنتانو، در نیمه دوم قرن نوزدهم، دارد. برنتانو با اشاره به ریشه مبث حیث التفاتی در فلسفه قرون میانه آن را به عنوان ویژگی متمایز کننده امور ذهنی از امور فیزیکی در نظر می گیرد. به نظر او همه امور ذهنی التفاتی هستند، در حالی که امور غیرذهنی التفاتی نیستند. (Brentano, 1874, p. 483)

پیش از پرداختن به این دو ادعا مناسب است که میان التفات به شیء و التفات به گزاره تمایز قائل شویم. برخی از حالات ذهنی مانند انواع مختلف گرایش های گزاره ای معطوف به وضعیت امور هستند که از طریق گزاره ها بیان می شوند. در مقابل برخی از حالات ذهنی مانند برخی از عواطف معطوف به شیء هستند. برای مثال، ترس بابتک از تاریکی معطوف به وضعیت امور خاصی نیست، بلکه معطوف به تاریکی به طور کلی است. همچنین حالات پدیداری نیز می توانند معطوف به شیء باشند. در مثالی که در بخش پیشین گذشت، بابتک یک سبب سرخ را می دید، بنابراین می توان گفت که حالت پدیداری وی معطوف به سبب سرخ است، اگرچه الزاماً معطوف به وضعیت امور خاصی در مورد سبب نیست. هنگامی که از حیث التفاتی در مورد امور ذهنی صحبت می کنیم، هم التفات به گزاره و هم التفات به شیء را در نظر داریم، هرچند عنوان گرایش های گزاره ای می تواند سبب انحصار توجه به التفات نسبت به گزاره شود.

در باره ادعای اول برنتانو مبنی بر این که همه حالات ذهنی التفاتی هستند، مباحث گسترده ای در فلسفه معاصر در گرفته است. برای نمونه، باز نمود گرایان^{۲۲} معتقدند که همه حالات ذهنی و از جمله حالات پدیداری و کیفی به حالات التفاتی تحویل پذیرند و از این رو ادعای اول برنتانو را می پذیرند. در مقابل، پدیدار گرایان^{۲۳} معتقدند که حالات کیفی به حالات التفاتی تحویل پذیر نیستند. طرح این دو دیدگاه و همین طور دیدگاه های دیگر در این زمینه، و رای گنجایش این مقاله است (برای بحث تفصیلی در این زمینه، نک: Siewert, 2006). با این حال، از آن جا که میان حالات کیفی و پدیداری تمایز قائل شده ایم، می توان پذیرفت که حالات پدیداری دست کم دارای التفات به شیء و در برخی موارد دارای التفات به گزاره نیز هستند، اما به نظر می رسد که حالات کیفی به کلی فاقد حیث التفاتی هستند.

اما درباره ادعای دوم برنتانو لازم است که به نکته قابل توجهی اشاره کرد. آیا به راستی هیچ

امر فیزیکی یا غیر ذهنی ای التفاتی نیست؟ به نظر می‌رسد که برای مثال، یک نقشه می‌تواند دربارهٔ یک وضعیت امور (یک وضعیت امور جغرافیایی) باشد. همچنین تصویر یک خودرو می‌تواند به خودرو اشاره کند. از همه شایع‌تر، واژه‌ها و جمله‌های چاپ‌شده بر روی کاغذ، دربارهٔ موجودات و وضعیت‌های امور هستند. بنابراین، نقشه، تصاویر، واژه‌ها و جمله‌های چاپ شده در عین حال که اموری ذهنی نیستند، التفاتی اند. فیلسوفان متعددی در پاسخ به این نکته توجه داده‌اند که در تمامی این مثال‌ها، اموری که دارای حیث التفاتی به نظر می‌رسند، توانایی ارجاعی خود را از حیث التفاتی انسان‌ها کسب کرده‌اند. برای مثال، یک نقشه یا یک تصویر بدان سبب به یک وضعیت جغرافیایی یا یک شیء اشاره می‌کند که شخص ترسیم‌کننده آنها را برای این منظور ترسیم کرده است و استفاده‌کننده نیز طی فرایندی اجتماعی آموخته است که تصویر یا نقشه بدان وضعیت امور یا شیء اشاره دارد. همین نکته در خصوص واژه‌ها و جملات چاپ شده نیز برقرار است. به عبارت دیگر، التفاتی بودن امور فیزیکی نحوه‌ای فرعی یا اشتقاقی^{۲۴} از التفات است در حالی که حیث التفاتی امور ذهنی اصیل و غیر اشتقاقی است (Searle, 1994, p. 386).

دسترسی اول شخص

آگاهی، حیث التفاتی و کیف ذهنی خصوصیات متمایز فیزیکی متمایزکنندهٔ امور ذهنی هستند. علاوه بر این، خصوصیتی معرفتی نیز در مورد امور ذهنی وجود دارد که آنها را از امور فیزیکی متمایز می‌سازد. هر ساجکت به دست کم برخی از حالات ذهنی خود نوعی دسترسی بلاواسطه و اول‌شخص دارد که مختص خود اوست. برای مثال، هنگامی که یک دندان‌معیوب بایک درد می‌کند، تنها اوست که درد را احساس می‌کند. گرچه دندانپزشکی که بایک به او مراجعه می‌کند نیز می‌داند که دندان وی درد می‌کند و علاوه بر این، اطلاعات بسیار بیشتری در مورد علت درد دندان و رشته‌های عصبی که تحریک آنها موجب احساس درد می‌شود، دارد، اما او هرگز درد دندان را مانند خود بایک احساس نمی‌کند. پیشتر به این نکته هنگام بررسی خصوصیات کیفیت ذهنی اشاره کردیم، با این حال دسترسی اول‌شخص حالات التفاتی را نیز در برمی‌گیرد.

غالباً تصور بر این است که دسترسی معرفتی ساجکت به حالات ذهنی اش خطاناپذیر^{۲۵}





است. برای مثال، هنگامی که فرد احساس درد می‌کند یا احساس می‌کند که به امر الف باور دارد، ممکن نیست در باور خود مبنی بر این که درد دارد یا به امر الف باور دارد خطا کند، هرچند ممکن است دچار دردی موهوم باشد یا باورش به امر الف برخلاف باشد (Kim, 1996, pp. 21-23). این موضوع لازمه‌ای هم در مورد شکاکیت دارد: هرچند می‌توان در وجود امری که به نحوی در آگاهی پدیدار می‌شود یا در برقرار بودن وضعیت‌های اموری که موضوع حالات التفاتی هستند، شک کرد، اما نمی‌توان در مورد وجود خود حالات پدیداری یا التفاتی شک کرد.

جمع‌بندی: تمایز ذهنی / فیزیکی

حال که خصوصیات متمایزکننده ویژگی‌های ذهنی را از نظر گذرانیم، می‌توانیم تمایز ذهنی / فیزیکی را صورت‌بندی کنیم. لازمه دیگر صورت‌بندی دقیق این تمایز آن است که چستی امر فیزیکی بودن را نیز مورد مذاقه قرار دهیم. در این مقاله به تفصیل به این کار نمی‌پردازیم. با این حال، به تبع دلیل استولجر، میان دو تلقی مبتنی بر نظریه^{۲۶} و مبتنی بر شیء^{۲۷} از فیزیکی بودن تمایز قائل می‌شویم (Stoljar, 2001, pp. 255-256 & 270-272):

تلقی مبتنی بر نظریه یک ویژگی فیزیکی است، اگر و تنها اگر، نوعی ویژگی باشد که در نظریه‌های فیزیکی از آن صحبت به میان می‌آید، یا آن که به طور متافیزیکی بر دسته‌ای از ویژگی‌هایی که در نظریه‌های فیزیکی از آن صحبت به میان می‌آید، مبتنی^{۲۸} باشد (برای بحث درباره مفهوم ابتدا، نک: Kim, 2003).

طبق این تلقی، چنان که برای نمونه، نظریه‌های فیزیکی از ویژگی جرم داشتن صحبت کنند، این ویژگی فیزیکی به حساب می‌آید. همچنین ویژگی‌هایی مانند میدان مغناطیسی بودن، اگرچه مادی نیستند، اما چون در نظریه‌های فیزیکی از آنها صحبت به میان می‌آید، فیزیکی به حساب می‌آیند. علاوه بر این، بسیاری از ویژگی‌ها مانند ویژگی «کوه بودن» وجود دارند که مستقیماً از آنها در نظریه‌های فیزیکی صحبت نمی‌شود. اما چنانچه این ویژگی‌ها بر ویژگی‌های مذکور در نظریه‌های فیزیکی مبتنی باشند، فیزیکی به حساب خواهند آمد. در این جا مقصود از نظریه‌های فیزیکی صرفاً فیزیک در معنای خاص آن نیست، مقصود همه نظریه‌های علوم طبیعی است.

تلقی دیگر از فیزیکی بودن، تلقی مبتنی بر شیء است:

تلقی مبتنی بر شیء: یک ویژگی فیزیکی است، اگر و تنها اگر، نوعی ویژگی باشد که برای تبیین کامل ماهیت ذاتی نمونه‌های اصلی اشیای فیزیکی - مانند درختان، آب و ... - و اجزای تشکیل دهنده آنها مورد نیاز باشد، یا آن که به طور متافیزیکی بر دسته‌ای از ویژگی‌هایی از این دست مبتنی باشد.

با این مقدمات می‌توان تمایز ذهنی/فیزیکی را بدین شکل مطرح کرد که امور ذهنی دارای ویژگی‌هایی هستند که امور فیزیکی فاقد آنها هستند. هر یک از چهار خصوصیت متمایز کننده ویژگی‌های ذهنی که در این بخش بررسی کردیم، منشاء تمایز ذهنی/فیزیکی هستند. بدین ترتیب که:

- (برخی از) امور ذهنی آگاهانه‌اند، در حالی که هیچ یک از امور فیزیکی آگاهانه نیستند.
- (برخی از) امور ذهنی دارای کیف ذهنی‌اند، در حالی که هیچ یک از امور فیزیکی دارای کیف ذهنی نیستند.

- (برخی از) امور ذهنی به نحوی غیراشتقاقی التفاتی‌اند، در حالی که هیچ یک از امور فیزیکی به صورت غیراشتقاقی، التفاتی نیستند.

- هر سابجکت به (برخی از) حالات ذهنی‌اش دسترسی اول شخص دارد، در حالی که هیچ سابجکتی به هیچ یک از امور فیزیکی دسترسی اول شخص ندارد (برای تقریرهای دیگری از تمایز ذهنی/فیزیکی نک: Kim, 1996, p. 15-23 & Searle, 2007, p. 331).

تلاش‌های متعددی برای منحل کردن تمایز ذهنی/فیزیکی، عمدتاً، از طریق تحویل امور ذهنی به امور فیزیکی انجام گرفته است. طرح این تلاش‌ها و رای گنجایش این مقاله است. با این حال اشاره به این نکته مناسب به نظر می‌رسد که به طور کلی حیث التفاتی آمادگی بیشتری برای تحویل شدن به امور فیزیکی از خود نشان داده است. این کار عمدتاً از طریق کارکردی‌سازی^{۲۹} حالات التفاتی انجام گرفته است، در حالی که حالات آگاهانه، به‌ویژه حالات دارای کیفیت ذهنی مقاومت بسیاری در مقابل کارکردی شدن از خود نشان می‌دهند. (برای بحث بیشتر درباره مفهوم کارکردی‌سازی و امکان کارکردی‌سازی حالات التفاتی و آگاهانه، نک: ریونز کرافت، فصول ۴، ۹ و ۱۲ و برای دسته‌بندی مواضع موجود در زمینه شأن متافیزیکی حیث التفاتی و آگاهی و تحویل‌پذیری آنها به امور فیزیکی، به ترتیب نک: Fodor, 1985 & Van Gulick, 2004, §. 8-9).





خاتمه: آیا ذهنی یک نوع طبیعی است؟

همان‌طور که در ابتدای مقاله ذکر شد، ویژگی‌های ذهنی، حتی هنگامی که ویژگی‌های ذهنی عمومی را در نظر بگیریم، انواع بسیار متفاوتی دارند. طی مقاله خصوصیات متمایزکننده این ویژگی‌ها را از ویژگی‌های فیزیکی مورد بررسی قرار دادیم. با این حال، تعدد و تمایز این خصوصیات متمایزکننده می‌تواند این پرسش را پدید آورد که آیا امر مشترکی میان تمامی ویژگی‌های ذهنی وجود دارد که هر یک از این ویژگی‌ها به واسطه آن ذهنی باشند. در صورتی که چنین امر مشترکی وجود داشته باشد، می‌توانیم ذهنی را به سبب آن یک ویژگی منفرد و اصیل در عالم و یک نوع طبیعی بدانیم، در حالی که اگر چنین امر مشترکی وجود نداشته باشد، ممکن است به این موضع تمایل پیدا کنیم که ذهنی در واقع یک نوع طبیعی نیست، بلکه چتری است که ویژگی‌های متنوعی را صرفاً برای مقاصد مفهومی ذیل آن قرار می‌دهیم. مشهورترین مدافع چنین دیدگاهی ریچارد رورتی است. وی معتقد است که تلاش برای پیوند دادن تجربه درد و باور داشتن ارتجالی است و این دو حالت هیچ وجه اشتراکی با یکدیگر ندارند. رورتی نتیجه می‌گیرد که «ذهنی» صرفاً بخشی از بازی زبانی اهل فلسفه است و به لحاظ علمی دارای قدرت تبیینی نیست (Rorty, 1979, p. 22).

یک واکنش به دیدگاه رورتی این است که سعی کنیم حالات التفاتی را به حالات پدیداری یا حالات پدیداری را به حالات التفاتی تحویل بریم. برای نمونه، بازنمودگرایان مسیر دوم را پی گرفته‌اند. واکنش دیگر این است که حیث التفاتی و حالت پدیداری را به یکدیگر تحویل ناپذیر بدانیم. اما هر دو گروه از حالات ذهنی را ذیل مفهوم مشترک آگاهی لحاظ کنیم. طبق تلقی اول رزنتال از آگاهی که پیشتر بدان اشاره شد، هر حالتی برای آن که ذهنی باشد، باید آگاهانه باشد، در این صورت امر مشترکی را میان تجربه درد و تجربه یک باور تشخیص می‌دهیم و آن این‌که هر دو حالت آگاهانه هستند. اما در صورتی که وجود حالت ذهنی غیر آگاهانه را - مانند حسادت بابک به سعید - بپذیریم، ظاهراً وجه اشتراکی میان گستره متنوع حالات ذهنی باقی نمی‌ماند (نک: Jacob, 2003, p. 10).

از سوی دیگر، باید به این نکته توجه کرد که چنین پرسشی درباره ویژگی‌های فیزیکی نیز وجود دارد: چه چیزی میان ویژگی‌های فیزیکی متنوع، از جرم داشتن و نوترینو بودن گرفته تا

مولکول متان بودن، تنفس و ... مشترک است که همه این ویژگی‌ها به واسطه آن فیزیکی هستند؟ این پرسش می‌تواند ما را به تلقی مبتنی بر نظریه و مبتنی بر شیء از امور فیزیکی بازگرداند. بدین ترتیب، واکنش دیگری در خصوص مسئله مورد بحث این است که نوعی تلقی مبتنی بر نظریه را پیش بگیریم؛ به این معنا که یک ویژگی را ذهنی بدانیم در صورتی که نوعی ویژگی باشد که در نظریه‌های روان‌شناسی از آن صحبت به میان می‌آید یا بر ویژگی‌های مورد بحث در روان‌شناسی مبتنی باشد. در این حالت، هم ویژگی‌های آگاهانه و هم ناخودآگاه ذهنی به حساب می‌آیند. همچنین می‌توان رویکرد مبتنی بر شیء را پیش گرفت که طبق آن یک ویژگی ذهنی است در صورتی که برای تبیین کامل ماهیت ذاتی نمونه‌های اصلی سابعکت‌های ذهن‌مند - برای نمونه، انسان‌ها - مورد نیاز باشد یا بر ویژگی‌هایی از این دست مبتنی باشد. رویکردهای مبتنی بر نظریه و مبتنی بر شیء این امکان را فراهم می‌آورند که امر مشترکی را میان گستره متنوع ویژگی‌های ذهنی به ترتیب با توجه به علم روان‌شناسی و با توجه به ماهیت سابعکت‌های ذهن‌مند جست‌وجو کنیم. رویکرد مبتنی بر نظریه همچنان خصلتی مفهومی دارد و از این رو، نمی‌توان بر مبنای آن وجه اشتراکی متافیزیکی میان ویژگی‌های ذهنی تمیز داد؛ اما از آنجا که رویکرد مبتنی بر شیء به سابعکت‌های ذهن‌مند ارجاع می‌دهد، می‌تواند مبنایی متافیزیکی برای وجه اشتراک ویژگی‌های ذهنی فراهم آورد.

پی‌نوشت‌ها

1. natural kind
2. generic
ویژگی‌های عمومی، ویژگی‌هایی‌اند که در آنها به زمان، مکان، مقدار یا وضعیت امور خاصی اشاره نشده است.
3. sensational
4. cognitive
5. emotive
6. perceptive
7. quasi-perceptual
8. after-image
9. conative
10. quale
11. propositional Attitudes



12. intentionality
13. volitional
14. access
15. phenomenal
16. reflexive
17. monitoring
18. raw feels
19. what it is like
20. ineffable
21. intrinsic
22. representationalist
23. phenomenalist
24. derivative
25. infallible
26. theory-based
27. object-based
28. supervenient
29. functionalization



تصاویر

سال پانزدهم / شماره اول

کتابنامه

۱. بلک مور، سوزان (۱۳۸۷)، [۲۰۰۳]، آگاهی، ترجمه رضا رضایی، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران.
۲. ریونزکرافت، ایان (۱۳۸۷)، [۲۰۰۵]، فلسفه ذهن، یک راهنمای مقدماتی، ترجمه حسین شیخ رضایی، انتشارات صراط، تهران.
3. Block, N., (1995) "Some Concepts of Consciousness", reprinted in Chalmers, D. (ed.) 2002, pp. 206-218.
4. <http://www.nyu.edu/gsas/dept/philo/faculty/block/papers/Abridged>.
5. Brentano, F., (1874) "The Distinction between Mental and Physical", reprinted in Chalmers, D. (ed.) (2002) pp. 479-485.
6. Chalmers, D., (1995) "Facing Up to the Problem of Consciousness," *Journal of Consciousness Studies*, vol. 2, no. 3, pp. 200-219.
7. _____, (2002) (ed.) *Philosophy of Mind: Classical and Contemporary Readings*, Oxford University Press.
8. Dennett, D., (1988) "Quinning Qualia" reprinted in Chalmers, D. (ed.) 2002, pp. 226-246.
9. Fodor, J., (1985) "Fodor's Guide to Mental Representations" *Mind*, vol. 94, pp. 76-100.
10. Jacob, P., (2003) "Intentionality", in Zalta, E. (ed.) *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, online edition: <http://plato.stanford.edu/entries/intentionality/>.
11. Kim, J., (1996) *Philosophy of Mind*, Westview Press.
12. _____, (2003) "Supervenience, Emergence, Realization, Reduction", in *Oxford Handbook of Metaphysics*, Oxford University Press.
13. Maslin, Keith, (2001) *An Introduction to the Philosophy of Mind*, Blackwell Publisher.
14. McGinn, C., (1996) *The Character of Mind, An Introduction to the Philosophy of Mind*, Oxford University Press.
15. Nagel, T., (1974) "What is Like to Be a Bat", reprinted in Block, N. (ed.) (2006). *Readings in the Philosophy of Psychology*, vol. 1, pp. 159-



- 168, Harward University Press.
16. Rorty, R., (1979) *Philosophy and the Mirror of Nature*, Oxford: Blackwell.
 17. Rosenthal, D., (1986) "Two Concepts of Consciousness," in Rosenthal, D. (ed.) 2005, *The Nature of Mind*, Oxford: Oxford University Press, pp. 21-45.
 18. _____, (1993) "Thinking that One Think," in Rosenthal, D. (ed.) 2005, *The Nature of Mind*, Oxford: Oxford University Press, pp. 46-70.
 19. Searle, J., (1994) "Intentionality", in Guttenplan, S. (ed.) *A Companion to the Philosophy of Mind*, pp. 379-386, Blackwell Publishing.
 20. _____, (2007) "Biological Naturalism", in Velman, M. and Shneider, S. (eds.) *The Blackwell Companion to Consciousness*, Blackwell Publishing, pp. 325-334.
 21. Siewert, C., (2006) "Consciousness and Intentionality", in Zalta, E. (ed.) *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
online edition: <http://plato.stanford.edu/entries/consciousness-intentionality/>.
 22. Stoljar, D., (2001) "Two Conceptions of the Physical", in *Philosophy and Phenomenological Research*, Vol. 62, No. 2, pp. 253-281.
 23. Van Gulick, R., (2005) "Consciousness", in Zalta, E. (ed.) *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
online edition: <http://plato.stanford.edu/entries/consciousness/>

